

توصیه‌هایی به اندیشمندان و نیروهای سیاسی دموکرات و چپ ملت فارس در لزوم دوری از ترمینولوژی شوونیسم و در ضرورت دموکراتیزه کردن فرهنگ سیاسی این ملت

به عنوان يك سوسیالیست آذری نکات و پیشنهادهای چند را در رابطه مستقیم و یا غیرمستقیم با ابعاد سیاسی و فرهنگی دو مسئله ملی و مسئله آذری در ایران مطرح می‌کنم. با آنکه در افکار عمومی ایرانیان به عنوان مثال مسایل افغانستان و فلسطین کمابیش طرح و بررسی می‌شوند، مسایل سیاسی ملل تورکی ساکن ایران (آذری، ترکمن، خلیج، قزاق) و کشورهای تورکی همسایه ایران (ترکمنستان، آذربایجان، ترکیه) تقریباً ناشناخته مانده است. این یکی از انگیزه‌هایم برای نگارش این سطور بوده است. بسیار خوشحال خواهم شد که در صورتی که مناسب دانستید این نوشته را در نشریه کار- جهت تبادل نظر و همچنین آشنا ساختن برخی از دوستان فارس با دیدگاه‌های متفاوت بخشی از سوسیالیستهای آذری- نشر بنمائید:

مدخل:

۱- جهان اسلام برخلاف اروپا بصورت یکپارچه و همزمان رنسانس فرهنگی، رویزیون دینی و انقلاب صنعتی را تجربه نکرده و در نتیجه مرحله تشکل ملت‌ها در آن یا اصلاً آغاز نشده و یا در مراحل بسیار ابتدائی قرار دارد. جهان اسلامی از این لحاظ نسبت به اروپای فعلی سه-چهار قرن تاخیر زمانی داشته و هنوز در قرون وسطی خویش بسر می‌برد. از سوی دیگر استقرار دموکراسی و یا سوسیالیسم در جوامع نیمه فئودال -نیمه عشیره‌ای اسلامی پیش از اتمام پروسه تشکل ملی در این جوامع امری غیرممکن است. از اینرو به عقیده اینجانب **در جهان اسلامی عصر حاضر جنبش‌های ملی‌گرا عموماً حرکتی مترقی بشمار می‌روند. تسریع و اتمام پروسه تشکل ملت‌ها، یعنی آنچه که تاریخ از جهان اسلامی مضایقه نموده است، پیش شرط ضروری و عاجل برای استقرار دموکراسی و سوسیالیسم در جهان اسلامی است.**

۲- حل چهار مشکل اساسی سیاسی ایران یعنی فوندامنتالیسم، استبداد، شوونیسم دولتی و سنت گرای مفرط فرهنگی به عبارت دیگر برقراری نظام لائیک، پارلامنتاریست، فدرالیست و مدرن در این کشور مشروط به استقرار جداگانه دموکراسی و سوسیالیسم و یا موفقیت مبارزه ضد امپریالیستی نیست. نیز این چهار، گرچه برهم تاثیرگذار می‌باشند، وابسته به یکدیگر نبوده، نسبت به هم تقدم و تاخر نداشته و یا اصلی-فرعی هم شمرده نمی‌شوند. به بیان دیگر این چهار مسئله در شرایط ایران نه به صورت سری بلکه به شکل پارالل و موازی حل خواهند شد.

۳- در جهان اسلامی، دنیای تورکی (تورکیک) در مقایسه با دنیای عربی و دنیای ایرانی (ایرانیک) وضعیتی استثنائی داشته و در مرحله پیشرفته تری از تکامل اجتماعی و مدنی قرار دارد. مشابه این وضعیت در داخل خود کشورهای اسلامی ایران، افغانستان و عراق نیز، بویژه قبل از اعمال سیاست‌های آسیمیلاسیونیست فارس، پشتون و عرب موجود بوده و ملل تورکی این کشورها (بطور مشخص آذری‌ها و ازبکها) در مقایسه با ملل ایرانی- عربی از سطح اجتماعی- مدنی پیشرفته تری برخوردار بوده‌اند. مراد از **دنیای تورکی** (تورکیک) مجموعه مللی است که به یکی از زبانهای وابسته به خانواده زبانهای تورکی مانند قزاقی، ازبکی، تاتاری و یا آذری صحبت می‌کنند. [دقت شود که نام این خانواده زبانی **تورکی** (به انگلیسی تورکیک) و زبان رسمی دولت ترکیه که یکی از زبانهای متعلق به همین خانواده زبانی است **ترکی** (به انگلیسی تورکیش) می‌باشد. بنابراین در حالیکه تمام ملل متعلق به این خانواده زبانی مانند آذری‌ها و ترکمن‌ها **تورک** (تورکیک) شمرده می‌شوند تنها یکی از این ملل که اکثریت مردم ترکیه را تشکیل می‌دهد **ترک** (تورکیش) نامیده می‌شود. رابطه تورکی (تورکیک) و ترکی (تورکیش) رابطه کل با جز بوده، تمییز این دو مفهوم متفاوت در زبان فارسی به شکل تورکی (برای کل) و ترکی (برای جز) از بروز بسیاری از سوتفاهات علمی و سیاسی موجود، مانند آنچه که در آنالیز پان تورکیسم روی می‌دهد، خواهد کاست. مراد از **دنیای ایرانی** (ایرانیک) مجموعه مللی است که به یکی از زبانهای متعلق به خانواده زبانهای ایرانی مانند فارسی -تاجیک، پامیری، افغانی (پشتون)، کردی و بلوچی سخن می‌گویند، [بروشی مشابه بین خانواده زبانهای ایرانی (به انگلیسی ایرانیک) و ملل ساکن ایران (به انگلیسی ایرانیین) می‌بایست فرق گزارد] دنیای تورکی (تورکیک) که در حد فاصل بین دو دنیای اروپائی-مسیحی در شمال و دنیای ایرانی (ایرانیک) -عربی مسلمان در جنوب قرار دارد، تاریخاً از یک سو در تاثیر متقابل با دنیای اروپایی-مسیحی بوده و از سوی دیگر بنوبه خود نقش حامل

این فرهنگ به جنوب اسلامی ایرانی-عربی را بازی کرده است. علاوه بر این قرار گرفتن اکثر ملل تورکی (تورکیک) در سیستم سوسیالیستی (در چین، مغولستان، شوروی، رومانی، بلغارستان و یوگسلاوی) در قرن بیستم به روند گذار ایشان از امت به ملت و اتمام این پروسه سرعت بسیار بخشیده است. ترکیه نیز، به عنوان وارث امپراطوری سه قاره ای عثمانی، همین مسیر را اما جداگانه طی کرده است. در نتیجه تمام شش دولت مستقل تورکی (تورکیک) کنونی (ترکیه، آذربایجان، ازبکستان، قزاقستان، قیرقیزستان و ترکمنستان) و دیگر دولتهای محلی تورکی در چین، روسیه، قبرس و مولداوی هر کدام با سیر تاریخی متفاوت، حتی اگر اسما، صاحب دولت لائیک-دنیوی بوده و در راه دموکراسی و صنعتی شدن قرار دارند. از سی و اندی زبان موجود تورکی تقریباً تمام آنها صاحب خط (کیریل ویا لاتین) و استاتوی رسمی بوده، در سیستم اداری، آموزشی و مئدیا بکار برده می‌شوند. از سوی دیگر هر سه دولت ایرانی (ایرانیک) ایران، افغانستان و تاجیکستان [که اکثریت جمعیتشان متشکل از ایرانی (ایرانیک) زبانان است] حقوقاً دارای رژیم دینی-تئوکراتیک (در تاجیکستان به شکل حکومت ائتلافی) بوده، با سیستم دیکتاتوری-استبدادی اداره شده و به لحاظ صنعتی شدن در پست ترین مراحل قرار دارند. از قریب به یکصد زبان ایرانی (ایرانیک) موجود اکثریت مطلق آنها فاقد خط بوده و فقط دو زبان فارسی-تاجیکی و افغانی رسمی و بلوچی، کردی، آسی نیمه رسمی می‌باشند. در آستانه ورود به قرن بیست و یکم دنیای تورکی (تورکیک) در مجموع از چهار جنبه لائیسیم، پارلامنتاریسم، مدرنیسم و فدرالیسم نسبت به آغاز قرن بیستم از خود پیشرفت و جهش بزرگی نشان داده است. در حالیکه دنیای ایرانی (ایرانیک) طی یک صد سال گذشته هم از جنبه لائیسیم، هم از جنبه پارلامنتاریسم، هم از جنبه مدرنیسم و هم از جنبه فدرالیسم پسرفت بسیار عظیمی را تجربه کرده است. عقب رفتگی ایران آغاز قرن بیست و یکم نسبت به ایران آغاز قرن بیستم از هر چهار جهت فوق بخشی به سبب دست به دست گشتن دولت ایران از دولت تورکی-آذری (علوی) قاجار به ایرانی-فارسی (شیعه) پهلوی و بعدها جمهوری اسلامی است.

۴- عقب ماندگی مغرط و مزمن سیاسی-مدنی ملل ایرانی (ایرانیک) و بطور مشخص سه ملت فارس، پشتون و تاجیک اساسی‌ترین مانع و تهدید فرهنگی-سیاسی در مقابل بسط مدنیت، مدرنیته (تجدد) و دموکراسی در خاورمیانه غیرعربی - آسیای میانه را تشکیل می‌دهد. از اینرو بر همه نیروهای دموکرات پشتون، فارس، تاجیک و ملل دیگر منطقه واجب است که روند مدنی شدن، تشکل ملی و گذار از ذهنیت قبیله-امت به ذهنیت ملت را در میان سه گروه مذکور تسریع کنند و فراموش نمایند که استقرار دموکراسی و لائیسیم نیز همانند گسترش بنیادگرایی دینی ویا ذهنیت استبدادی مسئله ای منطقه ای می‌باشند. به بیان ساده تر با وجود دولت میلیتاریست-شوونیست-بنیادگرای پشتون در کابل و دولت میلیتاریست-شوونیست-فوندامنتالیست فارس در تهران استقرار کامل نظام دموکراسی و لائیک در هیچکدام از کشورهای همسایه ی ایشان ممکن نمی‌باشد. نیز به همین سبب است که نیروهای دموکرات و لائیک و در راستای سوسیالیست های ایران می‌بایست از روند دموکراتیزاسیون در و انتگراسیون هرچه بیشتر همسایگان شمالی ترکیه، آذربایجان و ترکمنستان با اروپای دموکرات با جدیت تمام مدافعه کنند. این همان نتیجه ایست که سرانجام چپ کرد نیز به مشابه آن رسیده است. این انتگراسیون به معنی کشاندن دروازه های دموکراسی تا مرزهای ایران بوده و مستقیماً جو و ساختار سیاسی ایران را منقلب خواهد نمود.

۵- حل مسئله ستم ملی در جهان اسلام و در این میان ایران وابسته به حل مسئله بنیادگرایی دینی نیست. بعکس در کشورهای جهان اسلامی رفع کامل مشکل فوندامنتالیسم اسلامی پس از حل مسئله ستم ملی بمراتب سهل تر می‌نماید. تجربه جوامع و کشورهای اسلامی آسیای میانه، قفقاز و بالکان نشان میدهد هر کجا که پرو سه تشکل ملی و ملت شدن پیشرفت بیشتری دارد خطر فوندامنتالیسم اسلامی نیز کمتر است. با هر گامی به پیش در مسیر تشکل ملت ها، رشد اندیشه ملی و گذر از آن و تثبیت حقوقی پلورالیسم ملی در ایران، فوندامنتالیسم اسلامی و اندیشه امت گرایانه نیز یک گام به پس می‌رود.

۶- ملت به هر شکلی که تعریف شود کشور ایران کشوری کثیرالمله است. نیز در ایران هیچ ملتی دارای اکثریت مطلق نبوده، به عبارت دیگر در این کشور اکثریت از اقلیت ها تشکیل شده است. با ظهور و وجود دولتهای مستقل آذری (آذربایجان)، ترکمن (ترکمنستان)، عرب (عراق) و دو دولت فدرال کرد (عراق) و بلوچ (پاکستان) در همسایگی ایران و با ادامه و تشدید شوونیسم فارس و رشد خودآگاهی ملی ملل غیرفارس در ایران پروژه یک صد ساله آفرینش ملت ایران ناممکن گردیده و کوچکترین شانس تحقق در آینده را نیز از دست داده است.

۷- با در غلطیدن سیا سیون فارس -تاجیک در قعر منجلا ب ارتجاع دینی در ایران -افغانستان و تاجیکستان از سوئی، و با انتگراسیون روزافزون کشورهای لائیک آذربایجان، ترکیه و ترکمنستان با اروپای دموکرات از سوی دیگر، روز بروز از جذابیت انتگراسیون ملل تورکی ایران (آذری، ترکمن، خلیج، قزاق) در فرهنگ و ملت فارس کا سته شده و به همان اندازه بازگشت به هویت تورکی و ادغام در جهان تورکی برای این ملل جذاب تر می‌نماید. امروز در ایران فرهنگ و هویت آذری حامل و مترادف فرهنگ لائیسیم و دموکراسی است. مانند دوران جنگ سرد که مترادف با لائیسیم و سوسیالیسم شمرده می‌شد.

۸- مرزهای کنونی کشور ایران، که سرزمین ملی ملت‌های آذری، کرد، عرب، بلوچ و ترکمن یعنی به ترتیب آذربایجان، کردستان، عربستان، بلوچستان و ترکمنستان را بدو نیم کرده است، مستقیماً و بزور توسط دول استعماری روسیه، بریتانیا و عثمانی به ملل فوق تحمیل شده و ابقا آن- مانند گذشته و امروز- در آینده نیز محملی برای دخالت این و دیگر کشورها در منطقه خواهد بود. حرکت درجهت تصحیح مرزهای تحمیلی استعمار در هر کجای دنیا و از آن جمله در خاورمیانه، مانند نمونه ویتنام، حرکتی ضد استعماری است. اشتراک در برطرف ساختن این بی‌عدالتی تاریخی و اعاده وحدت ملی ملل تقسیم شده و تمامیت ارضی وطنشان، اقلاً به لحاظ اصولی، از اساسی‌ترین وظایف سوسیالیست‌های خاورمیانه می‌باشد.

۹- بر خلاف اندیشه رایج، سرزمین آذربایجان یعنی وطن ملت آذری نه به دو، بلکه به سه پاره تقسیم گشته است: ۱- آذربایجان شمالی: کشور جمهوری آذربایجان و بخش‌های کوچکی که به خاک داغستان روسیه، ارمنستان و گرجستان ضمیمه گشته است. ۲- آذربایجان غربی و آذربایجان ترکیه: شامل استانهای فارس، ایغدیر، آرداهان، ارزروم، ارزینجان، بایبورد و گوموش‌خانا. ۳- آذربایجان جنوبی و آذربایجان ایران: سرزمین پیوسته ای در شمال غرب ایران که اکثریت ساکنین آن را آذریها تشکیل می‌دهند. این سرزمین تمام استانهای آذربایجان شرقی، اردبیل و زنجان، بخش اعظم استانهای آذربایجان غربی، همدان و قزوین و بخش‌های کوچکی از استان‌های گیلان، مرکزی، تهران، قم و کردستان را شامل می‌شود. بدین سبب امور و آینده این سه کشور (دموکراسی، تمامیت ارضی و.غ.) که بخش‌هایی از وطن آذری در آن قرار دارد به یک اندازه مسئله میهن دوستان آذری شمرده می‌شود. (با توجه به این واقعیت که کم کم نزد آذری‌های جهان دولت آذربایجان همان معنایی را پیدا می‌کند که دولت ارمنستان برای ارمنی‌ها و دولت اسرائیل برای یهودیان دارد)

۱۰- ایدئولوژی رسمی دولت ایران از سال ۱۹۲۵ یعنی سال برقراری رژیم پهلوی توسط امپریالیسم بریتانیا سنتز ایران -اسلام ویا دقیقتر سنتز فارس -شیعه می‌باشد. چکیده این ایدئولوژی نابود ساختن تمام ملل غیرفارس ایران به هر طریق ممکن و تشکیل یک ملت واحد و هوموژن فارس زبان و شیعه مذهب در ایران به نام ملت فارس است. این ایدئولوژی پس از به شکست کشانیده شدن حرکت مشروطه در سال ۱۹۰۵-۶ توسط دولت بریتانیا به مرحله اجرا گزرده شده و پس از ساقط کردن سلسله آذری و علوی قاجار ایدئولوژی رسمی دولت ایران گردیده است. سنتز فارس - شیعه، صرفنظر از تاکید رژیم پهلوی بر عنصر فارس و تاکید جمهوری اسلامی بر عنصر شیعه، ایدئولوژی رسمی هر دو دولت فارس قرن بیستم پهلوی و جمهوری اسلامی بوده است.

۱۱- یکی از دلایل ساختن این ایدئولوژی از سوی دول اروپائی استعمارگر گشودن جبهه ای نو در شرق بر علیه دشمن همیشگی اروپا یعنی امپراتوری عثمانی (و بعدها جمهوری ترکیه) از طریق ساقط نمودن دولت آذری قاجار - که منشا شان از علویان ترکیه مرکزی بوده و هرآن می‌توانستند به متحد بالفعل عثمانیها تبدیل شوند- و جایگزینی آن با دولتی فارس و وابسته به خویش بوده است. سیاست تضعیف دولت عثمانی (و بعدها جمهوری ترکیه) و حذف عنصر تورکی (ترک و آذری) در غرب آسیا که از قرون ۱۲-۱۳ میلادی آغاز شده و با تحریک صفوی‌ها به برافروختن شعله جنگ‌های چند صد ساله مذهبی به اوج خود رسیده بود امروز نیز به شدت تمام از سوی دول بزرگ اروپائی -مسیحی (انگلستان، فرانسه، آلمان، روسیه، ایتالیا) تعقیب می‌شود. الحاق گام بگام اراضی جمهوری آذربایجان توسط شوونیسم توسعه طلب ارمنی و آسیمیلیاسیون تورک (آذری) های ایران توسط شوونیسم فارس که در قرن بیستم تشدید شده است، در راستای سیاست جا افتاده، تاریخی و عمومی اروپا مبنی بر حذف عنصر تورکی (ترک و آذری) از منطقه قابل توضیح می‌باشد. در این راستا اروپای استعمارگر لحظه ای از تحریک و حمایت گروه‌های مختلف موجود در منطقه (بر حسب شرایط ارمنی، آسوری، یونانی، روم، کرد، شیعه، فارس، یزیدی، پان ایرانیست، عرب و.غ.) بر علیه عنصر و هویت تورکی (ترک و آذری) دریغ نورزیده

است. با همین انگیزه اروپا در مقابل نقض حقوق بشر و زیر پا گذاشتن حقوق گروه‌های ملی و اعتقادی در ایران و ارمنستان از سوئی و ترکیه و آذربایجان از سوی دیگر استاندارد دوگانه ای بکار می‌برد. برای درک بهتر این سیاست و استاندارد دوگانه به عنوان مثال مقایسه کنید حساسیت البته بجای اروپا در مورد حقوق ارامنه و نقض حقوق بشر در ترکیه را با ندیدن قتل عام آذربایان ارومیه، سلماس و خوی در آغاز قرن بیستم توسط ارامنه و آسوری‌ها (به سازماندهی خودشان)؛ قتل عام آذربایان شمال توسط ارامنه در پایان قرن بیستم؛ سکوت در مقابل قتل عام زندانیان سیاسی، ترور مخالفان، سنگسارها، اعدام‌های جرثقیلی دسته جمعی و خیابانی توسط رژیم ملاحا و.غ. در حالیکه اروپای دموکرات بدرستی و یکپارچه بر علیه کوچکترین نقض حقوق بشر در ترکیه نیمه لائیک- نیمه دموکرات بسیج می‌گردد، همان اروپای دموکرات، امروز نیز مانند دوره پهلوی‌ها، **پشتیبان و تکیه گاه اصلی، متحد استراتژیک سیاسی-نظامی و بزرگترین پارتنر اقتصادی و صادر کننده سلاح به باند مافیایی سراپا ضد (حقوق) بشر و میلیتاریست -فوندامنتالیست -شوونیست حاکم بر تهران است.**

۱۲- نیز پس از برقراری رژیم شوروی سوسیالیستی و قرار گرفتن تورکستان و قفقاز تورک یعنی تمام شمال ایران در داخل این کشور و تمایل روزافزون ملل تورکی و روشنفکران ایشان در افغانستان، ایران و عراق یعنی قیرقیزها، ازبکها، ترکمنها و آذری‌ها به سوسیالیسم در کشورهای جنوب -تا آن حد که آخرین پادشاه آذری ایران زنده یاد احمد شاه قاجار نیز عملاً و آشکارا مشرب سیاسی سوسیالیست دموکرات داشت- این ملل تورکی (تورکیک) دارای پتانسیل شورش، مساوی با و کانال اشاعه سوسیالیسم و فدرالیسم و ستون پنجم شوروی سوسیالیستی در ایران تلقی شده اند. با افزوده شدن این انگیزه نو به سائقه تاریخی آنتی آذری-ترک موجود، نابودی همه جانبه ملل تورکی ایران (آذری‌ها)، دولت آذری قاجار و آذربایجان در دستور کار دول امپریالیستی غرب و در راسشان دولت بریتانیا و بعدها آمریکا قرار گرفته است. [در تأیید درستی این تلقی ذکر می‌شود که در سه ربع اول قرن بیستم اکثریت مطلق رهبران و پیشگامان حرکت چپ و یا نیروهای دموکرات- مذهبی ایران دارای ملیت آذری (تورک) هستند، مانند: ستارخان قراجه داغی، حیدرخان عموخلو، احمد شاه قاجار، سیدجمال‌الدین اسدآبادی (دموکرات مذهبی)، تقی ارانی (با تمایلات شوونیستی فارس)، صولت الدوله قشقایی، کنل محمدتقی‌خان پسیان، شیخ محمد خیابانی، سید جعفر پیشه‌وری، سلیمان میرزا اسکندری، ایرج اسکندری، محمد مصدق، احمد کسروی (با تمایلات شوونیسم فارس)، خلیل ملکی (با تمایلات شوونیسم فارس)، بهروز و اشرف دهقانی، م. حنیف نژاد (دموکرات مذهبی)، مهدی بازرگان (دموکرات مذهبی)، ایرج میرزا، ص. بهرنگی، غ. ساعدی، ا. شاملو، غ. براهنی و.غ. تنها با پیشرفت و به موازات نتیجه دادن سیاست آسیمیلیاسیون و فارس -شیعه سازی تورکهای ایران است که بویژه در ربع آخر قرن شاهد ظهور نامهای تماماً فارس زده و دینچی‌ای چون خامنه‌ای، مشکینی، خلخالی، موسوی اردبیلی، میرحسین موسوی، بهزاد نبوی، غلامرضا حسنی و.غ. می‌شویم. قبل از آن روحانیون شیعه آذری مانند ش.م. خیابانی، آیت الله خویی، میلانی، طباطبایی، زنجانی، شریعتمداری و.غ. بطور سنتی لائیک و خواستار بهم نیامیختن سیاست و دین بوده اند.]

۱۳- **پس از سال ۱۹۲۵ رابطه دولت تهران با ملل غیر فارس ایران، آشکارا رابطه یک دولت استعماری با ملل تحت استعمار بوده است.** اهم مولفه های نفوکولونیال سیاست داخلی این دولت عبارتند از (مثال‌ها از مورد آذری که پروتوتیپ ستم ملی در ایران می‌باشد آورده شده است):

(آ)- مساوی قرار دادن ایران با فارس، شناختن حق حاکمیت و تعیین سرنوشت ملی (به معنی ائنتیک آن) تنها برای این ملت،

(ا)- رسمی و دولتی ساختن تنها یک زبان که زبان اکثریت مطلق جمعیت کشور نیز نیست. (فارسی زبان ملی حدود ۴۰٪-۳۵٪ از جمعیت کشور چندملتی ایران است)،

(ب)- **الغا سیستم شش هزار ساله فدرال در کشور چندملیتی و برقراری متمرکزترین نظام اداری تاریخ شش هزار ساله ایران، که بکلی با تاریخ و واقعیت های کنونی این کشور و جهان بیگانه است،**

(پ)- **تغییر و مخدوش کردن حدود تاریخی -طبیعی مناطق ملی، تقسیم آنها به استان های متعدد مستقیماً وابسته به مرکز و از بین بردن وحدت ارضی ملل ایران،**

(ت)- **قرار دادن ملت‌های کاملاً متفاوت در یک واحد اداری جهت تسهیل امر آسیمیلیاسیون آنها، زیور و کردن ترکیب ائنتیک در مناطق ملی و تشدید**

- تنشهای ملی، کاشتن تخم دشمنی بین گروههای ملی گوناگون از طریق اسکان مستقیم و غیر مستقیم آنها در سرزمین یکدیگر (سیستانها و بلوچ ها در ترکمنستان، لرها و فارس ها در عربستان و جزایر عربی، کردها در غرب و فارس ها در جنوب آذربایجان)،
- ج-** برقرار ساختن نظام نئوکولونیال و اشغالگر در رابطه با ملل غیرفارس ایران، محروم ساختن مردم مناطق ملی از حق دخالت در امور منطقه خود، اتخاذ تمام تصمیمات از مرکز ویا توسط مسئولان غیربومی منتصب مرکز، نظامی-پلیسی ساختن جو مناطق ملی در طول بیست سال گذشته و در نتیجه انسداد راه شکوفائی اقتصادی-فرهنگی این مناطق،
- چ-** غارت ثروت مناطق ملی و سرازیر ساختن آن به فارسستان (پرشیا). به عنوان مثال درحالیکه عربستان ایران دارای عظیمترین ذخایر نفتی است، ملت عرب ایران آنهم در وطن خویش در سفالت تمام بسر می برد،
- د-** تغییر سیستماتیک اسامی جغرافیایی شهر، روستا، استان، کوه، تپه، رود، دریاچه، محلات، اماکن، خیابان، عشایر و.غ. از زبانهای ملی به فارسی در تمام کشور به منظور از بین بردن هویت و حافظه ملی-تاریخی ملل ایران،
- ر-** تحریف و بازنویسی تاریخ ایران، حذف تاریخ چهار هزار ساله پیش از ظهور دول ایرانی زبان در ایران (مانند ایلامی ها)، فارس نشان دادن دول تورکی-آذری ایران مانند صفوی، افشار و قاجار، ثبت و عرضه کردن میراث تاریخی-فرهنگی ملل غیرفارس و مشخصا تورکها بنام ملت فارس،
- ز-** تبلیغ دولتی آشکار نژادپرستی از طریق ادعای وجود نژاد موهوم و ضدعلمی آریائی ویا ایرانی و اصرار بر آریائی ویا ایرانی نژاد شمردن تمام ملل ایران حتی گروههای سیاه پوست این کشور و آموزش گسترده آن در سیستم آموزشی،
- ژ-** ترغیب و تشویق فرهنگ مذهبی و فاناتیسم شیعه جهت جلوگیری از تشکل و رشد شعور ملی در گروههای ملی کشور و مشخصا آذری ها،
- ک-** ممنوعیت استفاده از زبانهای ملی در نامگذاری کودکان، اشخاص، اماکن، خیابان و موسسات،
- گ-** نامیدن زیرگروههای متعلق به یک ملت واحد به عنوان گروه های قومی-اتنیک جداگانه مانند آذربایجانی، ترک خراسان و قشقایی بجای ملت آذری، سعی در ایجاد و تشدید اختلاف بین زیرگروههای جغرافیائی یک ملت (مثلا بین تبریز-اردبیل، زنجان-قزوین، مراغه-عجب شیر و.غ.)،
- ل-** سعی در جلوگیری از بوجود آمدن زبان ادبی واحد و تخریب آن در میان گروههای مختلف منسوب به یک ملت واحد مانند آذربایجانیها، ترکان خراسان و قشقاییها از طریق پخش و چاپ مطالب به لهجه های متفاوت در رسانه های عمومی آنها به زبانی آمیخته از ترکی آذری و فارسی و نه به زبان ادبی مشترک، لهجه، شیوه و گویش نامیدن زبان های ملی ایران،
- م-** مجاز شمردن تبلیغات و فعالیتهای ناسیونالیستی و شوونیستی فارسی و سرکوب پلیسی-نظامی ناسیونالیسم ملل غیرفارس ایران به اتهام های آشوبگری، تجزیه طلبی، کمونیسم، صهیونیسم، پان تورکیسم، پان عربیسم، متجاسر، قاچاقچیگری، جاسوسی و.غ.، ایجاد پارانوای انگشت خارجی برای تجزیه کشور.
- ن-** تصفیه مداوم و روزافزون منسوبین گروههای ملی از رده های بالای مقامات و مسئولین کشوری و نظامی و انحصار دولت ایران به کادرهای فارس (ترجیحا از مثلث کرمان-اصفهان-قم)،
- ف-** تحقیر مستمر فرهنگ و زبان ملل غیرفارس و در راس آنها آذریها در رسانه های گروهی دولتی و اشاعه این فرهنگ در میان مردم به منظور ایجاد حس خودکم بینی در ایشان جهت تسهیل امر آسیمیلاسیون،
- ق-** ایجاد سد ارتباط انسانی-فرهنگی-سیاسی بین قسمت های دوپاره شده توسط مرزهای کشور از طریق منع رفت و آمد انسانی، منع ورود آزاد مطبوعات، منع کاربرد آنتن ماهواره و محدود ساختن دسترسی به اینترنت، ایجاد مشکلات در امر ازدواج بین افراد دوسوی مرز، لجن پراکنی مستمر و همه جانبه بر علیه یاره دیگر (جمهوری آذربایجان)، جلوگیری از گشایش کنسولگری آذربایجان در تبریز و.غ.،
- ع-** جلوگیری از لاتین شدن خط عربی-فارسی به نیت ایزوله کردن ملل ایران بخصوص تورکان (آذری، ترکمن) از نیمه دیگرشان در شوروی سابق و ترکیه (به اقرار م.ع. فروغی)،
- غ-** تحریک و ایجاد دشمنی بین ملل مختلف ایران از طریق اعمال تبعیض مابین گروههای ملی در برخوردار ساختن آنها از حقوق و امکانات سیاسی و

فرهنگی (مانند مورد حمایت دولتی همه جانبه فرهنگی- سیاسی منحصر به ارامنه و اخیرا کردها)،

س)- ترجیح رژیمهای توتالیتر بر سیستمهای دموکراسی در کشورهای همسایه (مانند روسیه). سعی در برهم زدن استقرار سیاسی- اجتماعی و میلیتاریزه کردن آنها به قصد ممانعت نهادینه شدن دموکراسی از طریق تحریک و تشکل گروههای تروریست مسلح ویا بنیادگرا در آذربایجان (حزب اسلامی، حزب الله ولایت فقیه)، ترکیه، عراق ویا حمایت از سپاراتیستهای مسلح (ارمنی و تالش در آذربایجان، کرد در ترکیه و عراق).

ش)- همکاریهای اطلاعاتی- امنیتی- نظامی با کشورهای شوونیست در سرکوب حرکات ملی- دموکراتیک ملل منطقه (با ترکیه در سرکوب حرکت کرد، با روسیه و ارمنستان بر علیه آذری ها)

ی)- تعلل در اجرای قوانین مصوبه و مسکوت گزاردن شده خود رژیم مربوط به آموزش زبانهای ملی در مدارس، به امید آنکه قبل از هر نوع تشبثی در اجرای این قوانین، تا آنجا که ممکن است جمعیت هرچه بیشتری از گروههای ملی ایران در فارسها آسیمیله شوند.

به دلایل فوق و دلایل بسیار دیگر با طیب خاطر و به همان راحتی و دقتی که می‌توان دولت یوگسلاوی را دولتی صرب نامید **دولت ایران نیز می‌تواند -و زمان آن رسیده است که آشکارا- دولتی فارس نامیده و تلقی شود.**

۱۴- در میان فارسها ناسیونالیسم ویا ملیت گرایی فارس هرگز ایجاد نشده و رشد نکرده است. **ناسیونالیسم فارس آن اندیشه سیاسی است که**

خواهان ترقی و تعالی ملت فارس می‌باشد. آنچه از آغاز حتی در میان بسیاری از نیروهای اسما چپ ایشان و از سوی دول اروپائی رایج گردیده شوونیسم فارس است. **شوونیسم فارس آن اندیشه ای است که فارس سازی ملل غیرفارس ایران و محو ملی‌شان را به هر طریق ممکن (در بالا به برخی اشاره شد) مدنظر قرار دارد.** ایدئولوژی تماما فاشیستی و ارتجاعی **شوونیسم فارس امروزه بر مشی و اندیشه سیاسی اغلب جریانات سیاسی و فرهنگی راست و مذهبی فارس و بخش عمده ای از نیروهای چپ سنتی فارس حاکم است.**

۱۵- **ناسیونالیسم فارس و پان ایرانیسم جایی در ایدئولوژی دولت تهران ندارد.** اساس سیاست این دولت شوونیسم فارس و پان فارسسیم

می‌باشد. **پان ایرانیسم** خواهان اتحاد فرهنگی و سیاسی ملل متکلم به یکی از زبانهای ایرانی (ایرانیک) است. پان ایرانیسم هرگز در اندیشه و عملکرد سیاسی دو دولت فارس قرن بیستم یعنی رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی موثر نبوده است. سرکوب فرهنگی- نظامی ملل ایرانی‌زبان غیرفارس ایران و در راس آن کردها و بلوچها و مخالفت با طالبان پشتون در مغایرت با الزامات پان ایرانیسم است. **پان فارسسیم** به معنی اتحاد فرهنگی و سیاسی گروههای فارس (زبان) ایران، افغانستان و تاجیکستان می‌باشد و روابط رژیم تهران با تاجیکستان ویا هزاره های افغانستان در همین رابطه می‌تواند توجیه شود. از آنجا که پان فارسسیم محتملا روند تشکل ملت فارس از این گروههای پراکنده و دوری ایشان از ذهنیت امت و فوندامنتالیسم را تسهیل می‌کند به لحاظ تاریخی می‌تواند مثبت نیز شمرده شود.

۱۶- **پان ایرانیسم از آغاز ایدئولوژی ای استعماری در خدمت منافع استعماری بریتانیا بوده و از سوی خود ملل ایرانی (ایرانیک) بوجود نیامده**

است. حال آنکه **پان تورکیسم** درآغاز با محتوی ضداستعماری، لائیک و مدرنیست از سوی تورکی (تورکیک) های امپراتوری روسیه بر علیه استعمار روسیه تزاری و بعدها در امپراطوری عثمانی بر علیه اشغالگران اروپایی و اساسا از سوی روشنفکران سوسیال دموکرات، سوسیالیست و حتی کمونیست آذری، تاتار، ترک و.غ. (سولطان گالیپتف، اسماعیل گاسپیرانسکی، احمد آقاییف و.غ.) بوجود آمده و حتی مورد حمایت ضمنی لنین نیز قرار گرفته است. گرایش به راست بخش بزرگی از پان تورکیستها، که با ظهور استالین و عمدتا پس از جنگ جهانی دوم بعد از سرکوب ملل تورکی در شوروی، چین، بلغارستان سوسیالیست و.غ. آغاز شده امری نسبتا جدید است. سقوط بلوک شرق و آزادی ملل تورکی تحت انقیاد این بلوک و باقی ماندن اکثر ملل تورکی تحت ستم ملی در سه دولت اولترا راست شوونیست و فوندامنتالیست ایران، افغانستان و عراق رشد دوباره گرایشات چپ در پان تورکیسم را قوت بخشیده است. بنابراین بر خلاف پان تورکیسم و پان اسلامیسیم که در طول تاریخ دارای دو عملکرد بعضا ارتجاعی و بعضا مترقی بوده است پان ایرانیسم هیچگاه دارای مضمون ضداستعماری، لائیک ویا مدرنیست نبوده، همیشه و منحصررا عملکرد ارتجاعی-استعماری داشته است.

۱۷- **ایدئولوژی حاکم بر دولت ترکیه و مخصوصا ارتشیان آن کشور برخلاف آنچه که از سوی دولت ایران و شوونیسم فارس تبلیغ می‌شود پان**

تورکیسم نبوده، کمالیسم آمیخته به شوونیسم ترک می‌باشد. پان تورکیسم، که متناظر پان ایرانیسم در ایران است، آن ایدئولوژی سیاسی‌ای است که خواهان اتحاد فرهنگی و سیاسی تمام ملل متکلم به یکی از زبانهای خانواده زبانهای تورکی (تورکیک) می‌باشد. **شوونیسم ترک** که متناظر با شوونیسم فارس در ایران است، خواهان ترک کردن تمام ملل غیرترک ترکیه می‌باشد. شوونیسم ترک، مانند شوونیسم فارس در ایران، در اندیشه و مشی سیاسی اکثر احزاب دست راستی ترکیه و نیز تشکیلات پلیس این کشور موثر است. دو حزب عمده دست راستی افراطی پان تورکیست ترکیه، حزب حرکت ملی (م.ح.پ)، میلی حرکت پارتی‌سی، عضو حکومت ائتلافی) و حزب وحدت بزرگ (ب.ب.پ)، بویوک بیرلیک پارتی‌سی، دارای تمایلات اسلامی و سمپاتی به رژیم تهران) و جریان ضدشيعی و ضدعلوی فوندامنتالیست پان تورکیست فتح الله گولن (نورچو- زمان) می‌باشند. تمام احزاب دست راستی ترکیه کمابیش و دو حزب مذکور که در لیتراتور سیاسی از آنها بنام فاشیستهای ترک یاد می‌شود، بویژه دارای روابط بسیار نزدیکی با مافیا و گروههای کریمینال زیرزمینی می‌باشند. از سوی دیگر **کمالیسم** نوعی از **ناسیونالیسم ترک** بوده و دارای دو تفسیر **راستگرایانه** (آمیخته با شوونیسم ترک) و **چپگرایانه** (آمیخته با سوسیال دموکراسی) می‌باشد. ایدئولوژی سنتی سران ارتش، دولت ترکیه و حزب چپ دموکراتیک (د.س.پ)، دموکراتیک سول پارتی، به رهبری بلند اجویت) **تفسیر راستگرایانه کمالیسم** می‌باشد. حزب عمده سوسیال دموکرات ترکیه یعنی حزب جمهوری خلق (ج.خ.پ)، جمهوریت خالق پارتی‌سی) به علاوه خود آتاترک متعلق به **تفسیر چپ کمالیسم** شمرده می‌شوند. هر دو تفسیر کمالیسم اساسا به شدت لائیک بوده و با پان تورکیسم که مدافع اندیشه سنتز ترک -اسلام است ضدیت و مغایرت تمام دارد. در کشور ترکیه برخلاف آنچه در ایران مرسوم است، اکثر نیروهای سیاسی به ویژه گروههای افراطی خود را مجبور به کاربرد سیاست تقیه نمی‌بینند و اندیشه سیاسی و ایدئولوژی شان به همراه خطوط اصلی آن، کمابیش از طرف همه دانسته است. گروههای پان تورکیست نیز آشکارا تعلق خود به این اندیشه سیاسی را حتی با افتخار اعلام می‌کنند. بنابراین لزومی به پافشاری در پان تورکیست نامیدن جریاناتی که به اصرار پان تورکیست نبودن خود را اعلام می‌کنند نیست.

۱۸- **همکاری های فرهنگی -اقتصادی و سیاسی دول تورکی (تورکیک) نوپا با ترکیه** مانند همکاریهای مشابه بین کشورهای فرانکوفون، اسپانیایی زبان، اتحادیه کشورهای عربی و یا سازمان کنفرانس اسلامی که قاعدتا با پان فرانسیسم، پان اسپانیسم، پان عربیسم و پان اسلامیسیم بی‌ارتباط است، می‌باشد و ربطی به پان تورکیسم ندارد. این همکاریها که **اساسا بخشی از چالش در جهت رهائی از استعمار، تهدید نظامی، توسعه طلبی بالفعل موجود و علنی امپریالیسم روسیه، استقرار دموکراسی و تحکیم جامعه ی لائیک و مدرن در جوامع مسلمان یاد شده می‌باشد می‌بایست از سوی نیروهای دموکرات و چپ کشورهای اسلامی مورد حمایت قرار بگیرد.** [اگرچه مجتمع کشورهای تورکی (تورکیک) تاکنون صرفا بر روی کاغذ موجود بوده و تشکیلاتی فرمالیته می‌باشد]. پیوستن بخشهای هرچه بیشتری از کشورهای اسلامی به بلوک لائیک و دموکرات البته که روندی مثبت و مقبول بشمار می‌آید. اتفاق بین جمهوری آذربایجان و ترکیه که مشابه آن بین گرجستان و ترکیه نیز وجود دارد، مانند اتحاد بسیار گسترده و عمیق تر بین ایران و ارمنستان و یا روسیه و ارمنستان ناظر به منافع فرضی سیاسی بوده و ربطی به پان تورکیسم ندارد. چنانکه دومی با پان ایرانیسم بی‌ارتباط است.

۱۹- **در ایران بین تورک (آذری) های این کشور جریانات سیاسی پان تورکیست نه در گذشته و نه در امروز وجود نداشته است.** آنچه دیده

می‌شود دو جریان فعلا دموکراتیک ناسیونالیسم آذری و بعضا پان آذریسم است. **پان آذریسم خواهان اتحاد فرهنگی و سیاسی تمام سه بخش آذربایجان می‌باشد. ایده تشکیل آذربایجان واحد و یکپارچه مانند ایده تشکیل کردستان واحد و یکپارچه فارغ از قیدهای زمانی و مکانی به خودی‌خود نه اندیشه ای مترقی و نه اندیشه ای ارتجاعی است.** با اینهمه در جمهوری آذربایجان و آذربایجان ایران فعلا هیچ حرکت سیاسی واقعا پان تورکیست که خواهان وحدت سیاسی با ملل تورکی مثلا تاتار و یا قیرقیز حتی ترکمن باشد، وجود ندارد. **نیز در سیاست و گفتمان رسمی دولت آذربایجان در حال حاضر نه پان تورکیسم و نه پان آذریسم جایی ندارد.** البته قویا این احتمال که در آینده دولت ترکیه و یا گروههای پان تورکیست و فوندامنتالیست این کشور به حرکت ملی آذری ایران با سمپاتی بنگرند و یا از آن حمایت مشروط کنند وجود دارد. (که مسئولیت آن نیز بی‌شک بر عهده دولت شوونیست تهران خواهد بود) باز در این صورت نیز نمی‌توان این حرکت را پان تورکیست نامید، به همان سبب که حمایت سیاسی -نظامی همه جانبه جمهوری اسلامی از پ.ک.ک. (استالینیست -بر علیه ترکیه)، اتحادیه میهنی کردستان (ناسیونالیست -بر علیه عراق)، دانشناکسوتیون (اولتراشوونیست ارمنی -بر علیه آذربایجان) و همکاری همه جانبه حزب دموکرات کردستان ایران (سوسیال دموکرات) با رژیم بغداد دلیل بر بنیادگرا و یا شیعی بودن حرکت

ملی کرد در ترکیه و عراق و حرکت ارمنی ویا بعضی بودن حرکت کرد در ایران نیست. این نوع همکاری و حمایت ها تماما پراگماتیک و سیاسی بوده، ماهیت ایدئولوژیک ندارند. آشکار است که حرکت ملی آذری نیز مانند حرکات فوق مجاز به بهره برداری از امکانات بین المللی و منطقه ای در راستای اعتلای جنبش دموکراتیک خود می باشد. در یک کلام حرکت دموکراتیک آذری در ایران و منطقه به همان اندازه می تواند پان تورکیست شمرده شود که حرکت کرد منطقه می تواند پان ایرانیست شمرده شود. پان تورکیست نامیدن حرکت ملی آذری های ایران ویا روابط بین دول تورکی بخشی از جنگ پسیکولوژیک ارتجاع تهران بر علیه این حرکت دموکراتیک در ایران و به قصد مسدود ساختن نسیم دموکراسی، لائیسسیسم، مدرنیسم و خودآگاهی ملی ای است که این بار درست در پشت مرزهای ایران آنهم از سوی جوامع مسلمان و نه غربی شروع به وزیدن کرده است. این نسیم البته که موجودیت سیستم استبدادی، کولونیال، فوندامنتالیست، شوونیست و میلیتاریست جمهوری اسلامی را به خطر افکنده است. آذربایجان شیعه با نظام لائیک، دموکراتیک، مدرنیست و فدرال مرگبارترین کابوس رژیم تهران است.

۲۰- در حالیکه حرکت ملی آذری در ایران از سوی فارس پیوسته متهم به پان تورکیست بودن می شود، حرکت ملی کرد در ترکیه هرگز حتی از سوی بدنیت ترین نیروهای فاشیست ترک نیز به پان ایرانیست بودن متهم نشده است. از سوی دیگر نیروهای سیاسی فارس که کوچکترین محظوری در همکاری های سیاسی، اطلاعاتی و نظامی نیروهای کرد منطقه با رژیمهای فاشیستی و شوونیستی ایران (پ.ک.ک، اتحادیه میهنی) و عراق (حزب دموکرات کردستان ایران) ویا با دول امپریالیستی (آمریکا، روسیه، فرانسه، بریتانیا و.غ.) نمی بینند، حرکت ملی آذری در ایران را، که کوچکترین رابطه ارگانیک سیاسی- اطلاعاتی و نظامی با هیچ دولت خارجی ندارد، متهم به پان تورکیست بودن می سازند. در محیط سیاسی ترکیه مرز بین چپ ترک و شوونیسم ترک بسیار بارز بوده، اشخاص و نیروها ی سیاسی، حتی با کوچکترین تمایلات شوونیستی ترک، سریعاً و آشکاراً از سوی چپ ترک افشا و طرد می گردند و نیز بار اساسی مبارزه با شوونیسم ترک در این کشور بر دوش نیروهای چپ و حتی لیبرال ترک می باشد. در حالیکه بعکس در محیط و فرهنگ سیاسی عقب مانده ایران مرز بین چپ فارس و شوونیسم فارس بسیار مبهم بوده و مدافعان آشکار شوونیسم فارس در گذشته و امروز مانند تقی ارانی، عارف قزوینی، خلیل ملکی، م.ع. جمالزاده و چنگیز پهلوان، از سوی چپ فارس به عنوان کمونیست ویا دموکرات تجلیل می شوند! به عبارتی در تحت تاثیر قرارگرفتن از فرهنگ شوونیستی، چپ فارس گوی سبقت را از اولتراراست ترک نیز ربوده است! بنظر می رسد چپ فارس عموماً درک صحیح و دقیقی از شوونیسم دولتی (در این کشور، فارس)، سیاست نئوکولونیالیسم، معنی ستم ملی و ابعاد مبارزه ملی نداشته باشد. تکرار طوطی وار اتهام پان تورکیسم از سوی چپ سنتی فارس (مثلاً حزب توده ایران) در بهترین وجه آن تنها می تواند ناشی از جهل عمیق و ناآگاهی گسترده از جریانات فکری و سیاسی ملل منطقه باشد.

۲۱- مذهب شیعه از سوی رژیم تهران آگاهانه به عنوان یکی از ابزارهای آسیمیلاسیون ملی تورک (آذری) های ایران بکار برده می شود. بجا خواهد بود که رابطه و فرق بین دو مذهب شیعه و علوی یادآوری و دقتها به این بعد از سیاست آسیمیلاسیون نیز جلب گردد. شیعه (جعفری، امامی) آن مذهب دوازده امامی ای است که مانند زیدیه (در یمن) شریعت (شرع) اسلام را عیناً مطابق اهل سنت قبول می نماید. علوی آن مذهب دوازده امامی است که مانند اسماعیلیه و دروز (در لبنان- مذهب ولید جنبلاط) شرع (شریعت) اسلام را مردود می شمارد. شیعه، تسنن و زیدیه سه مذهبی هستند که در زمان ما اسلام اورتودوکس (اهل شریعت، محمدی ها) را تشکیل می دهند. علوی، اسماعیلیه و دروز نیز سه مذهبی هستند که اسلام هتروودوکس (اهل حقیقت، غلات شیعه) را نمایندگی می کنند. آنچه که امروز به نام اسلام هتروودوکس نامیده می شود در تاریخ اسلام به نام غلات شیعه، غالیه، ملحدین، زنادقه، خرمدینی (قیزیل اگین لیک)، قیزیلباشیه، قرامطه، حروفیه، روافض، مرتدین، باطنیه، اباحیه و.غ. ذکر می گردد. مشخصات اساسی اسلام هتروودوکس عبارتند از: اعتقاد به اتحاد، ظهور، حلول و تجسم خدا در انسان؛ اعتقاد به تناسخ و عدم اعتقاد به معاد، زندگی پس از مرگ، حشر و نشر، جهنم ویا بهشت؛ باور به تحریف شدگی قران فعلی (که آنرا مصحف عثمان می نامند)؛ تاویل تمام اصول و قواعد اسلامی و در نتیجه عدم اعتقاد به شرع، فقه، عبادات و قواعد اسلامی مانند نماز، روزه، حج، حجاب زنان، حلال-حرام اسلامی، عزاداری و.غ.؛ مقدس شمردن شراب، ساز و کاربرد زبانهای ملی (آذری، ترکی، گوران) در عبادات و متون دینی بجای عربی و فارسی. در مذهب علوی، که دارای فقه مدونی نیست، بر خلاف مذهب شیعه صنف روحانی (ملا، آخوند، معمم، شیخ الاسلام، ثقه الاسلام، حجه الاسلام، آیت الله، مرجع تقلید و.غ.) موجود نبوده بجای آن در شاخه های مختلف دده، آتا، بابا، پیر،

شیخ و.غ. وجود دارد. عبادتگاه علویان، بجای مسجد -جامع، جمع آئوی -جمع خانه (وحدت وجودی ها خانقاه، تکیه، زاویه) و عبادت ایشان بجای نماز عبارت از رقص صوفیانه ویا سماع (در شاخه تورکی عمدتا زن -مرد به شکل مختلط) است. آنچه که امروز به خطا جهان شیعه نامیده می شود در واقع متشکل از دو بخش بسیار متفاوت شیعه (امامی ها) و غلات شیعه (علوی ها) است.

۲۲- امروزه مذهب علوی دارای چهار شاخه تورکی (ویا قیز یلباش -بکتاشی، میان آذری و ترک های ایران، ترکیه، آذربایجان، بلغارستان، عراق و نیز آلبانی ها در بالکان)، عربی (ویا نوصیری، میان اعراب ترکیه و سوریه، مذهب حافظ اسد)، ایرانی (ویا اهل حق - یارسان، میان کرد، گوران و زازاهای ایران، عراق و ترکیه)، پانتئیست و جریانات وابسته (شیخیه و جریانات مختلف وحدت وجودی مانند مولویه، نعمت الهی و.غ.) میباشد. شاخه تورکی علوی سنتز جریانات دموکراتیک اعتقادی -سیاسی ای است که مشخصا در خراسان -آذربایجان -آناتولی ظهور ویا تکامل پیدا کرده [مانند موالی، یسویه، خرمدینی (قیزیل اگین لیک)، ملامتیه، اخوت (فارداشلیق)، حروفیه، نقطویه، اشراق (ایشیق فلسفه سی)، قلندریه، آبدال لار، حیدریه و.غ.] و توسط جنگاوران ترک -آذری از صافی اندیشه و میتولوژی شامانیسم -آئیمیسیم تورکی گذشته است. همانگونه که دین های زرتشتی و یزیدی به نوعی باور ملی به ترتیب فارس ها و کردها بشمار رفته اند **قیز یلباشی -بکتاشی نیز باور ملی ترک ها و آذری ها بشمار می رود. آنچه که شاه آذری ایران شاه اسماعیل صفوی مذهب رسمی دولت خویش ساخت نه شیعه بلکه همین شاخه تورکی غلات شیعه یعنی علوی قیز یلباشی -بکتاشی است.** تمام دولت های عمده آذری بویژه قارا قویونلو، صفوی، افشار و قاجار بدست عشایر ترک -آذری علوی تاسیس شده اند (منشا هر چهار تایشان از خاک عثمانی- ترکیه امروزی است). با آنکه بخش بسیار بزرگ علویان عثمانی بین قرون ۱۹-۱۴ به ایران و آذربایجان مهاجرت کرده اند، با اینهمه ترکیه با اقلای بیست میلیون پیرو هنوز دارای بزرگترین جامعه علویان جهان می باشد. علویان در تمام کشورهایی که حضور دارند از ارکان سیستم لائیک و مبارزه ضد بنیادگرایی شمرده می شوند. آتاترک موسس حزب سوسیال دموکرات ج.خ.پ. نیز در مذهب علوی بوده است. می توان گفت که چپ ترک عمدتا علوی است.

۲۳- اما در ایران با سیاست آسیمیلاسیون مذهبی آغاز شده در زمان شاه عباس صفوی توسط روحانی شیعه فارس، ملا محمدباقر مجلسی، آذریان این کشور به مرور زمان مذهب ملی خویش علوی را رها کرده و مذهب فارسی -عربی شیعه را پذیرا شده اند. در نتیجه اکنون فقط حدود بیست درصد از تورکهای (آذری) ایران را علویان تشکیل می دهند. **امروزه علویان آذری -تورک در ایران به نام های گوناگون قیز یلباش، علی الهی، شاملو، قارا قویونلو، قیرخ لار، یئددی لار، صوفولار، آبدال بگ، آتش بگ، قارداش، شاغی، سیرطالیبی (و به اشتباه گوران، اهل حق) و.غ. نامیده می شوند.** علاوه بر این گروه ها تمام عشایر تورک -آذری ایران مانند افشار، بش اویماق (خمسه)، شاهسون، قشقایی، قاجار، بیات و.غ. تاریخا براین مذهبند. از آنجائیکه علویان طبق فقه شیعه و نیز سنی مرتد شمرده می شوند، مجبورا تقیه نموده همیشه جعفری بودن خود را ادعا می نمایند. در ایران مذهب علوی با به تحلیل رفتن سریع علوی ها در شیعیان، عدم شناخته شدنشان به عنوان یک گروه مذهبی از سوی دولت و قطع رابطه تاریخیشان با جامعه علویان ترکیه پس از سقوط سلسله قاجار، در آستانه نابودی کامل قرار گرفته است. متشکل نمودن و جذب علویان به حرکت دموکراتیک مردم ایران- مانند آنچه که چپ در ترکیه، سوریه و لبنان موفق به انجام آن شده است- نیروی مردمی و دموکرات پاسیفیزه عظیمی را آزاد خواهد کرد، در حیطه ی اعتقادی -دینی با غنی تر کردن پلورالیسم مذهبی و با درصد جمعیتی ده الی بیست درصدی علویان، مونوپولیسم موجود شیعه در دنیای غیرسنی را درهم خواهد شکست و به جبهه لائیک- دموکرات متحدی بسیار ثابت قدم، آنهم نه فقط از میان روشنفکران بلکه از میان کشاورزان، اصناف خرده پا، کارگران و عشایر ارزانی خواهد داشت.

۲۴- **ملت آذری در ایران پس از چهار نسل اعمال سیاست مستمر، شدید و همه جانبه آسیمیلاسیون و فارس سازی از طرف دولت تهران با سرعت تمام و از تمام جهات زبانی، مذهبی، ارضی، فرهنگی، جمعیتی و.غ. بسوی آسیمیلاسیون و حل کامل در ملت فارس به پیش میرود.** بررسی های علمی چاپ شده اخیر ("کتاب دستی ملت های ایران"، اثر رافائل بلاگا) نشان می دهند که نسبت به آغاز قرن بیستم میلیون ها تن، یعنی اقلای بین یک چهارم تا یک سوم از آذری (تورک) های ایران در ملت فارس استحاله یافته است. **در حالیکه بطور روزافزون از درصد آذری ها (تورک ها) در کل جمعیت کشور کاسته می شود پیوسته به درصد فارس ها در این کشور افزوده می گردد.** از اینرو برای روشنفکران و سیا سیون دموکرات و چپ آذری

حل مسئله ملی در ایران برحل دیگر مسایل مانند مشکل فوندامنتالیسم ارجحیت و فوریت تمام دارد. این همان نتیجه ایست که چپ کرد نیز به مشابه آن رسیده است.

۲۵- موجودیت و بقای جمهوری نوپای دموکرات و لائیک آذربایجان از سوی امپریالیسم توسعه طلب روسیه و اشغالگران شوونیست ارمنی مستظهر به دول اروپایی و ایران عملا بزیر سوال کشیده شده است. **اتحاد نظامی - امنیتی - سیاسی امپریالیسم روسیه، شوونیسم فارس و ارمنستان توسعه طلب مستقیما کل موجودیت ملت آذری در منطقه و سرزمین آذربایجان را هدف گرفته است.** این اتحاد ماجراجویانه علاوه بر آنکه کوچکترین تاثیر مثبتی بر روند دموکراتیزاسیون، استقرار سیاسی، برقراری صلح، بسط لائیسسیسم و کوتاه نمودن دست امپریالیسم از منطقه ندارد، عملا به گسترش و تعمیق توتالیتریسم، میلیتاریسم، کولونیالیسم، هرج و مرج اجتماعی - سیاسی، بنیادگرایی و دست اندازی امپریالیسم روسیه و آمریکا به منطقه کمک نموده و بر ضد منافع مردم ایران و منطقه است. این بلوک عمیقا ارتجاعی (که گویا برای جلوگیری از ورود امپریالیسم آمریکا به منطقه پی‌ریزی شده است اما در عمل با گشایش پایگاه های نظامی امپریالیسم روسیه در خاک ارمنستان، اشغال نظامی اراضی آذربایجان توسط این دو کشور، با آغاز دور جدیدی از مسابقه تسلیحاتی و تا به دندان مسلح شدن دولت ایران نتیجه ای جز راندن هرچه بیشتر دولت نوپای آذربایجان در جستجوی متحد - به جانب همان امپریالیسم آمریکا و اسرائیل نداشته است)، می‌بایست از سوی نیروهای دموکرات و مترقی افشا و محکوم گردد. بنظر بخش بزرگی از سوسیالیست های سنتی فارس که به دفاع از این اتحاد تماما ارتجاعی برخاسته است (در راستان حزب توده ایران که صرفنظر از نظام حاکم بر روسیه دارای محبت تاریخی‌ای بسیار پایدار و عمیقی نسبت به دولت این کشور است) گویا کوچکترین فرقی بین رژیم شوروی سوسیالیستی سابق و امپریالیسم روسیه فعلی وجود ندارد.

مفاهیم اساسی، تصحیح ترمینولوژی و پیشنهادهای به اندیشمندان و سیاسیون دموکرات فارس

به عقیده اینجانب سیر تاریخی گروههای مسلمان در خاورمیانه از مرحله امت بودن به سوی ملت شدن (یعنی تضعیف بنیادگرایی)، بدست آوردن حقوق ملی ایشان در شکل آزادیهای فردی - گروهی و تشکیل دولتهای فدرال (یعنی تضعیف سیستمهای متمرکز دیکتا و توتالیتر منطقه) و در درازمدت تصحیح مرزهای تحمیلی کنونی (یعنی قطع زمینه مداخلات دول بزرگ و جنگهای اثنینیک) حرکتی مترقی بوده، کوشش در راه تحقق مسالمت آمیز این خواسته ها از وظائف اساسی سوسیالیستهای منطقه می‌باشد. در این میان نیروهای سیاسی دموکرات فارس نیز می‌بایست از تمام امکانات برای تسریع روند شکل ملی ملل ایران و در راس آنها خود فارسها استفاده کرده و روند گذار از مرحله امت به ملت را خوشامد بگویند. بر این نیروها فرض است که از اندیشه و وسوسه فارس سازی ملل غیرفارس ایران و سرزمین این ملل پرهیز کرده، هدف خویش را تسریع روند شکل ملی ملت فارس حول دو محور گروههایی که زبان مادریشان فارسی است و سرزمین مسکون توسط این گروهها یعنی فارسستان (پرشیا) قرار دهند، نیز در راستای دموکراتیزاسیون لیبراتور سیاسی فارس به اندیشمندان و سیاسیون فارس پیشنهاد می‌شود که:

۱- در نامیدن ملل ایران می‌بایست از بکار بردن ترمینولوژی شوونیسم فارس، واژه های مبهم خلق، ملیت، اقلیت و واژه تحقیرآمیز قوم پرهیز

شود. می‌بایست خلق را نه به معنای ملت بلکه تنها به معنای مردم و ملیت را نه بجای ملت بلکه به معنای انتساب به یک ملت بکاربرد. در ایران نه ملیت های گوناگون بلکه ملت های گوناگون وجود دارند. (اگر خلق را به معنای ملت بکار می‌برید در آن صورت با توجه به کثیرالمله بودن ایران می‌بایست مثلا نام سازمان به فدائیان خلق های ایران تغییر داده شود). دوران قوم و طائفه هم مدتهاست که در ایران سپری شده است. بجای تعبیر توهین آمیز گروههای قومی می‌شود ترکیب گروههای اثنینیک را بکاربرد. نیز از آنجائیکه هیچگونه آمار صحیح، رسمی و دقیقی در باره زبانهای ملی ایران و تعداد متکلمین به آنها وجود ندارد، فعلا اقلیت و یا اکثریت بودن هیچ گروه ملی مخصوصا آذری ها و فارسها مسجل نیست. بنابراین اطلاق صفت اقلیت به گروههای ملی ایران قبل از انجام همه بررسی در مورد زبانهای ملی (زبان مادری و زبان دوم) صحیح نمی‌باشد.

۲- بهتر است که واژه های ملت و ملی به معنای اصلی و اثنینیک آن بکار برده شوند. یعنی ملت بجای مردم و ملی به معنای مردمی ویا غیروابسته

بکار برده نشوند. به عنوان مثال از آنجاییکه کشور ایران کیرالمه است، بجای ترکیب نادرست ملت ایران می‌بایست ترکیب مردم ایران بکار برده شود. هنگامی که سخن از ستم ملی در ایران، به معنی ستم وارد بر ملل ایران می‌رود کلمه ملی به معنای درست ائنتیکی آن بکاررفته است. اما وقتی از رهبران ملی -مذهبی سخن می‌گوئیم واضح نیست این رهبران نماینده کدام ملت ایران هستند، ترکمنها، بلوچها ویا فارسها؟ ویا در حقیقت فراملی هستند، که در این صورت نیز می‌بایست مردمی- مذهبی، دموکرات- مذهبی ویا چیزی مشابه آن را بکاربرد. هم چنین می‌بایست از کاربرد ترکیب غیر علمی نژاد ویا تبار ایرانی که هرگز وجود نداشته است پرهیز کرد و بجای آن از ترکیب گروههای ایرانی زبان (ایرانیک) استفاده نمود..

۳- گروههای ملی ایران بویژه فارس ها و آذری ها را، همانگونه که تعبیرات کردی زبان و ارمنی زبان را بکار نمی‌بریم، به شکل **ترک زبان و فارس زبان** خطاب نکنیم. زیرا اینگونه خطاب هم تصور نادرست وجود یک ملت واحد در ایران، که بخشهای مختلف آن زبانهای گوناگون را بکار می‌برند، را ایجاد می‌کند و هم روند گذار از امت و تشکل ملت ها در این دو گروه را دچار سخته می‌سازد.

۴- از ملل ایران به شکل **هموطنان ایرانی** یاد نکنیم. ایران کشور تمام ایرانیان و نه وطن آنهاست. فرق کشور و وطن، فرق تابعیت و ملیت را مخدوش نسازیم. به عنوان نمونه ایرانی تابعیت، کرد ملیت، ایران کشور و کردستان وطن یک کرد می‌باشد. بجای هموطنان ایرانی کلمه بسیار دقیقتر شهروندان ایران می‌تواند بکار برده شود.

۵- **از بکاربردن واژگانی چون ملت فارس، خلق فارس نهراسیم.** وجود ملتی بنام فارس را بپذیریم. نام ملی فارس را محدود به حیظه زبان فارسی و ادبیات فارسی نسازیم. از تاریخ ملت فارس، رقص فارسی، موسیقی فارسی، آشپزی فارسی، تاریخ دولت های فارس، سینمای فارس، فلسفه فارس، دموکراسی فارس، فوندامنتالیسم فارس، دیپلوماسی فارس و.غ. سخن برانیم. **فرق موجود بین ملت فارس و مردم ایران را فراموش ننمائیم.** ملت فارس تنها یکی از اجزا تشکیل دهنده مردم ایران است.

۶- **شایسته است که فارس ها وطن خود فارسستان (پرشیا) را بشناسند.** در میان گروههای اجتماعی فارس، مفهوم وطن فارسی (سرزمین پیوسته ای در شرق و مرکز کشور که اکثر ساکنان آنرا فارس ها تشکیل می‌دهند) نیز مانند مفهوم ملت فارس رشد نکرده و عقیم مانده است. در ایران همه از منطقه ملی آذری (آذربایجان)، کرد (کردستان)، بلوچ (بلوچستان) و.غ. کمابیش تصوراتی دارند. اما **منطقه ملی فارس ها یعنی فارسستان (پرشیا)**، که یکی از دولتهای تشکیل دهنده ایران فدرال خواهد بود، به علت نپرداختن روشنفکران و سیاسیون فارس بدین مسئله و مشغول بودن ایشان با فارس سازی و فارس انگاری تمام ایران، تعریف نشده باقی مانده است. حال آنکه در صحبت از فدرالیسم این مسئله که فارسها کجا قرار دارند میبایست قبلا بطور واضح حل شده باشد. **برای یک فارس، ایرانی تابعیت، فارس ملیت، ایران کشور و فارسستان وطن او شمرده می‌شود.** فارسستان (پرشیا) وطن ملت فارس و ایران کشور تمام ملل ایران است. **ایران وطن ملت فارس ویا هیچ ملت دیگری نیست.**

۷- مقدم شمردن وطن خویش بر کشور ایران را (هر دو بخش داخل و خارج ایران را) از سوی گروههای منتسب به ملل ایران و وطندوستی ایشان را طبیعی قلمداد نمائیم و به آن خو بگیریم. خود نیز به ایجاد ارتباط فرهنگی و سیاسی با بخشی از ملت خویش که در افغانستان زندگی می‌کند (دری ها) اهتمام ورزیم.

۸- **به میراث و هویت ملی ملل ایران احترام گزارده آنها را از آن ملت فارس نشان ندهیم.** به عنوان مثال بنام تاریخ دولتهای فارس (پرشیا) دول تورکی -آذری حاکم بر ایران را (مانند سلجوقی، غزنوی، خوارزمشاهی، صفوی، افشار، قاجار و.غ.)؛ بنام عشایر فارس (پرشین) عشایر آذری را (مانند شاهسون، قشقایی، افشار، بیات، خلج، قزلباش و.غ.)؛ بنام فرش فارسی (پرشین) قالی تورکی -آذری را (مانند تبریز، اردبیل، سنقر، هریس، سراب، قشقایی، افشار، خمسه و.غ.)، بنام آشپزی فارسی (پرشین) آشپزی ملی تورکی -آذری را (از قاب و قاشق و قابلمه و چاقو گرفته تا قرمه، قیمه، ششلیک، باقلاوا، پلو، چلو، دلمه و.غ.)، در یک کلام بنام نقاشی و خطاطی و معماری و فلسفه و تصوف فارس (پرشین)، نقاشی و خطاطی و معماری و فلسفه و تصوف تورکی -آذری را عرضه نکنیم. از سوی دیگر نیز صحیح تر خواهد بود که بنام ایران فارس ها را، بجای تاریخ ادبیات ایران تاریخ ادبیات فارسی را، بنام موسیقی ایران موسیقی فارسی و.غ. را به افکار عمومی ایران و جهان تقدیم نکنیم. **در یک کلام از خطای بسیار خطرناک، تحریک آمیز و استراتژیک بوجود آوردن عینیت و همسانی بین ایران و فارس بپرهیزیم.** فارس ها تنها یکی از ملل ساکن ایران کثیرالمه بوده و در این کشور دارای

اکثریت مطلق نیز نمی‌باشند.

۹- تعداد زبانهای ملی در ایران را دقیقاً مشخص کنیم. از نامیدن آنها بویژه زبان سراسری آذری (ترکی آذری) به شکل گویش و لهجه محلی

خودداری کنیم. در "کتاب دستی ملت های ایران" اثر رافائل بلاگا در ایران به غیر از لهجه ها، گویش ها و شیوه ها، لیست حدود صد زبان کاملاً

متشخص متعلق به شش خانواده زبان های ایرانی (ایرانیکی)، تورکی (تورکیکی)، سامی، قفقازی، هندی و دراوید آمده است. که از میان آنها تنها زبان

آذری (تورکی آذری) در سراسر ایران پراکنده شده، همراه با زبان فارسی و عربی در گذشته کاربرد درباری، ادبی و مذهبی داشته و در خارج از

کشور نیز زبان دولتی بوده است. متکلمین به دو زبان آذری و فارسی جمعاً حدود هفتاد الی هشتاد درصد از مردم ایران را تشکیل می‌دهند.

۱۰- تعداد و مرزهای مناطق ملی (اتنیک) کشور را تعیین نمائیم. مطابق همان کتاب در ایران یازده منطقه ملی یعنی سرزمین پیوسته ای که اکثریت

مطلق آن را متکلمین به یک زبان ملی تشکیل می‌دهند وجود دارد: آذربایجان، کردستان، بلوچستان، عربستان، ترکمنستان، فارسستان، لرستان،

لرستان، گیلان، مازندران و لکستان. پنج تائی نخست توسط مرزهای کشور به دو نیم شده و ادامه ارضی دول مستقل و همسایه کشوراند. نیز در ایران

شش ناحیه ملی (اتنیک) با ترکیب جمعیتی مختلط به نام های شمال خراسان، گوران، خلجستان، تالش، سیستان و قاشقای وجود دارد.

۱۱- بنا به "کتاب دستی ملت های ایران" در این کشور نه گروه اعتقادی بی‌دینان و دین های اسلام، مسیحی، موسوی (کلیمی)، زرتشتی، بهائی، صابئی،

آنیسم، یزیدی و از مذاهب اسلامی شیعی، علوی، سنی و اسماعیلی و.غ. دارای پیروانی می‌باشند. فرق میان گروه های اعتقادی و گروه های ملی را

مخدوش نسازیم. به عنوان مثال سال نو مسیحی را تنها به هموطنان ارمنی تبریک نگوئیم. ارمنی ها گروه دینی نبوده گروه ملی می‌باشند. سال نو میلادی

مانند نوروز تنها دارای مضمون دینی نیست. سال نو میلادی مبدأ آغاز سال جدید در اکثر دولتهای لائیک مانند آذربایجان و ترکمنستان نیز می‌باشد.

این تاریخ البته برای مسیحیان دارای مضمون دینی است. اما در این صورت نیز از آنجائیکه بسیاری از ارمنیان آتنیست می‌باشند، یا این سال را در

وجه مذهبی آن تنها به هموطنان مسیحی و یا مانند نوروز در وجه غیرمذهبی آن به تمام ملل ایران تبریک بگوئیم.

در رابطه با شوونیسم فارس پیشنهاد می‌شود:

۱- شایسته است که نقش دول استعماری غرب، محافل فراماسون، الیگارشسی زرتشتی، شرقشناسی اروپائی، میسیونرهای مسیحی، سران بهائی،

شوونیسم ارمنی و صهیونیسم جهانی در بوجود آوردن و اعمال شوونیسم فارس و پان ایرانیسم در آغاز و در طول قرن بیستم تدقیق شده، مشابهاً و

رابطه شوونیسم فارس با شوونیسم عرب، ترک، پشتون، یهودی و ارمنی در کشورهای همسایه (عراق، ترکیه، افغانستان، اسرائیل، ارمنستان) مشخص

گردد. زیرا ادراک خود این حقیقت که مبارزه بر علیه شوونیسم فارس علاوه بر آنکه مبارزه در راه حقوق بشر است، دارای مضمون ضد استعماری نیز

می‌باشد راهگشای بسیاری از معضلات سیاسی ایران خواهد بود. نیز ضروری است که مفاهیم سیاسی با دقت کافی بکار برده شوند و فرق بین

ناسیونالیسم فارس (ناسیونالیسم ترک، ناسیونالیسم عرب، ناسیونالیسم آذری)، شوونیسم فارس (شوونیسم ترک، شوونیسم عرب)، پان فارسیسم (پان

ایرانیسم، پان تورکیسم، پان عربیسم، پان آذریسم) و.غ. مخدوش نگردد.

۲- ضروری است که ابعاد مسئله ملی و مولفه های آن با جدیت تمام بررسی و متدهای اعمال سیاست شوونیسم دولتی فارس با جزئیات آن

آنالیز و مکرراً افشا شده، لغوشان بطور صریح و مشخص، ماده به ماده و نه با کلی‌گویی، در پروگرامهای سیاسی تاکید و تضمین گردد. آگاه ساختن

مردم به حقوق ملی خویش و موانع اصلی در مقابل دموکراسی اساسی سیتترین سرمایه گذاری در راه دموکراسی است.

۳- شایسته است با دیگر نیروهای سیاسی در مورد مسئله ملی و جزئیات سیستم فدرال برای ایران ارتباط و گردهمائیهای منظم تشکیل شود و

مسئله ملی به عنوان بخشی اساسی از حقوق بشر به یکی از چهار مولفه جامعه مدنی در ایران یعنی لائسیسم، دموکراسی، فدرالیسم و مدرنیسم ارتقا

داده شود. محال بودن وصول به دموکراسی و جامعه لائیک ویا مدنی در جهان اسلام و مخصوصاً کشور چندملتی ایران بدون حل مسئله ملی باید

همیشه مدنظر باشد.

۴- خود و افکار عمومی را برای گذار کشور به سیستم فدرال آماده نمائیم. مفید خواهد بود اگر مسائل اصلی دوران گذار با گروه های سیاسی ملل

ایران مشترکا حل‌جی و تابوهای موجود در مورد مسئله ملی آزادانه به بحث همگانی گذارده شوند، مثلا از آن جمله:

- معیارها و مبنای تعیین حدود مناطق ملی (زبان مادری- زبان دوم، اکثریت مطلق- اکثریت نسبی نفوس، اهالی شهرهای بزرگ و یا روستا، پیوستگی ارضی- جزایر زبانی، اصول تاریخی- اصول سیاسی و.غ.)،

- ارگان‌های دولت‌های ملی (حکومت، قانون اساسی، مجلس، پرچم، سرود ملی، نیروهای نظامی- انتظامی و.غ.)،

- رابطه دول ملی با بخش‌های برون مرزیشان و دولت‌های آنها، با گروه‌های سیاسی و دول خارجی،

- شناسایی حق و پیش بینی جدا شدن ملل (به مثابه بخشی از حقوق بشر).

۵- برای هر کدام از ملل عمده ایران مانند آذری، کرد، عرب، بلوچ، ترکمن که در مجاورت ایران دارای دولت مستقل (ترکمنستان، آذربایجان و

عراق) و یا محلی (بلوچستان، کردستان) می‌باشند، می‌باید کمیته و یا بخش جداگانه‌ای در تشکیلات ایجاد شود. این کمیته‌ها می‌باید با سازمان‌های

سیاسی ایرانی و غیرایرانی منسوب به ملل مذکور در تماس پیوسته باشند. در غیر این صورت جدا گشتن آکتیویست‌های سیاسی این ملت‌ها و تشکل

ایشان در تشکیلات ملی خود برای اعتلای مبارزه دموکراسی در ایران اجتناب ناپذیر و بلکه ضروری خواهد بود. **تمام تشکیلات، احزاب، سازمانها و**

نیروهای سیاسی سراسری ایرانی که از ائتلاف و یا اتحاد گروه‌های سیاسی منسوب به ملل مختلف ساکن در کشور کثیرالمله ایران بوجود نیامده اند،

حقوقا و اخلاقا تنها تشکل سیاسی ملت فارس بشمار می‌روند و نمی‌توانند و نباید به عنوان نماینده تمام مردم و ملل ایران عرضه و پذیرفته شوند.

تشکیلات سیاسی خود را بنام ملت خود فارس و نه با نام عمومی ایران بنامیم. از تشکل‌های سراسری بنام ایران آن دسته که تنها از منافع ملی

فارسها دفاع می‌کنند ناسیونالیست فارس و آنهاییکه موجودیت، زبان، فرهنگ، حقوق و منافع ملل غیر فارس ایران را نفی می‌کنند شوونیست فارس

می‌باشند.

۶- ضروری است که لزوم پاسداری از پلورالیسم زبانی به مثابه پیش شرط پلورالیسم سیاسی و دموکراسی به افکار عمومی تبیین و **رسمی شدن**

تمام زبانهای ملی و اعلام زبان ترکی آذری به عنوان دومین زبان دولتی ایران در راس پروگرامهای سیاسی قرار داده شود. فراموش نشود که حتی در

افغانستان طالبان دو زبان دولتی وجود دارد. همانگونه که در ترکیه بدلیل عینی سیاسی-تاریخی بسیار مسئله کرد مترادف با مسئله ملی و بطریق اولی

مترادف با دموکراسی گشته است، در ایران نیز بدلایلی مشابه حل مسئله ملی و بطریق اولی دموکراسی بدون حل مسئله آذری محال است. به بیانی

دیگر حل مسئله آذری به مثابه پیش شرط دموکراسی در ایران بیش از آنکه مسئله آذری‌ها باشد مسئله فارس هاست. بدین سبب تمام نیروهای

دموکرات ملل ایران می‌بایست به حل مسئله آذری متمرکز شوند.

۷- نیروهای سیاسی سراسری چپ می‌بایست در قبول پلورالیسم زبانی ایران پیشگام باشند. **مفید است که نشریات مستقلی در زبانهای ملی**

عمده حاضر و یا در نشریات موجود به تناسب جمعیت گروه‌های ملی زبان ایشان را نیز بکاربرد. حتی با در نظر گرفتن تضعیف فوق العاده زبان و

فرهنگ‌های ملی در چهار نسل گذشته و خطر بسیار جدی نابودی قریب الوقوع آنها می‌شود تبعیض معکوس رواداشته صفحاتی بیش از این نسبت به

این زبانها اختصاص داد.

۸- به نقش و تاثیر **تجدد و اصلاحات فرهنگی و مدرنیسم** در رفع عقب ماندگی مدنی مزمن ملت فارس و مردم ایران واقف شده به آن اهمیت

دهیم. خط تمام جوامع و کشورهای مسلمان صاحب سیستمهای لائیک غیرعربی است و از سوی دیگر خط رسمی همه جوامع و کشورهای

فوندامنتالیست اسلامی عربی است. فارس‌های چپ و دموکرات مانند نیروهای دموکرات و چپ دنیای تورکی می‌بایست **در خط مقدم پروژه جایگزینی**

خط لاتین بجای خط عربی، که با تاسف امروزه حامل فرهنگ فوندامنتالیسم اسلامی است، برای زبان فارسی باشند. در میان تمام ملل مسلمان قفقاز،

بالکان و آسیای میانه سوسیال دموکراتها و یا کمونیستها پیشگام و مدافع ترک خط عربی بوده و هستند. نیروهای چپ فارس ایرانی اهمیت قبول خط

لاتین در تاجیکستان و تاثیرات مثبت آن را بر آینده روند تجدد ملت فارس و سد نمودن راه بنیادگرائی اسلامی درک نکردند و ملت تاجیک نیز با

حرکتی واپسگرایانه الفبای عربی را قبول نمود. شایسته است با جریان آغاز شده لاتین سازی خط عربی فارسی همگامی نموده، با روشنفکران و

سیاسیون تاجیک ارتباط برقرار کرده و در جهت تغییر خط تاجیکی به لاتین کوشش شود. صفحه‌ای و یا مقالاتی از نشریه نیز می‌تواند به خط لاتین

فارسی چاپ گردد.

۹- شایسته است روز ۲۱ فوریه که از سوی یونسکو "روز جهانی زبان مادری" اعلان گردیده است به شکل فعال ارزیابی گردد و به روز فستیوال زبانهای ملی و اعتراض علیه ستم ملی و شوونیسم دولتهای خاورمیانه تبدیل شود. مثلا همه ساله در این روز می توان تظاهرات مسالمت آمیزی را بر علیه شوونیسم دولتی فارس با شرکت تمام نیروهای دموکرات ایرانی و غیرایرانی در مقابل سفارتخانه های جمهوری اسلامی برگزار کرد.

با احترامات

داداش قارقویونلو قیزیلباش